



• یک‌شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۹۷ • شماره ۱۲۶۲

#### حدیث روز

امام حسین (ع) به مردی که در حضور ایشان از دیگری غیبت کرد، فرمود: ای مرد! دست از غیبت بردار؛ زیرا غیبت خورش سگ‌های دوزخ است.

**تحف العقول**

ذکر روزیک شنبه

**صد مرتبه «یا ذا الجلال و الاکرام»**

#### در محضر بزرگان

#### انتظار،

#### مبارزه با فقر و محرومیت

علامه محمدرضا حکیمی می‌فرمایند:

منتظران ظهور دولت حق و حکومت عدل، که دین‌شان اسلام است و کتاب‌شان قرآن، و نخستین امام‌شان علی ابن ابی طالب (ع) است (یعنی تجسم اعلای عدالت و دادگری)، و خود در انتظار تحقق حکومت عدل جهانی به سر می‌برند، باید پیوسته نمونه این عدل و عدل‌طلبی باشند و این چگونگی را نشان دهند و جامعه خویش را از احسان سرشار سازند و با نفوذ محرومیت و استضعاف، به شدت مبارزه کنند. باید جامعه آنان، نمونه آن عدل و دادی باشد که از آن دم می‌زنند و منتظر ظهور ابعاد کلی و جهانگیر آنند.

**«خورشید مغرب»**

#### غلط ننویسیم

#### سبقه/ صبغه

«می‌توان بقایای کوره‌های ذوب آهن را در بخش‌هایی از این روستا مشاهده کرد که سبقه‌ای تاریخی دارد.»
«سبقه» در اصل به معنای «سبقت گرفتن» است ولی در نوشته‌های امروز و به‌ویژه روزنامه‌نگاری به معنای «سابقه» و «پیشینه» هم استفاده می‌شود و «صبغه» به معنای «رنگ» است.
بنابر این باید دید در بافت جمله کدام واژه کاربرد دارد یا کدام به مفهوم اصلی جمله نزدیک‌تر است.
در جمله بالا بهتر است به جای «سبقه» از «پیشینه» استفاده کرد که به معنای اصلی هم آسیب نزنند.

**کانال «زین‌قند پارس»**  
**علیرضا حیدری**

#### قرار مدار

**روز گوش مملوع**  
**امروز سعی کنیم به هیچ عنوان از گوش تلفن‌تون استفاده نکنیم.**  
**سفته ولی فکر کنیم**  
**۳۰ سال پیش بدون تلفن همراه چه می‌کردیم؟**



#### اندکی صبر

#### باران نگاهت

*علی نیکو*

زیر باران نگاهت یک شب لرزه افتاد به اندام غزل‌های سپید اطلسی بود و هزاران عاشق شمعدانی، ناهید زیر باران نگاهت مُردَم... خاک گلدان میان پرچین خاک اندام من است

#### دنیا به روایت تصویر



**رویترزا** دوچرخه‌سواری در برف، کانادا

#### تایخند

- با کاهو کیلویی ۱۵ تومن، گیاه خورای هم جواب نمیده، باید کم کم حشره‌خواری رو شروع کنیم!
- خواستین به‌مامان تون بگین ساعت ۷ بیدارتون کنه، بهش بگین ساعت ۹ بیدارتون کنه، چون مامان‌ها از دو ساعت قبلیش شروع می‌کنن به گفتن پاشو که دیره!
- دیگه و قتشه توی جنگل بین گوسفند و مرغ رأی گیری انجام بشه تا سلطان واقعی جنگل مشخص بشه!
- یه بار رفتم شهر بازی شروع کردم به جیغ زدن، دیدم یکی گفت داداش چته؟ گفتم چیه خب همه وقتی میان شهر بازی جیغ می‌کشن. گفت آره ولی تو فقط می‌خوای یه سکه بندازی این‌تو!
- واقعا هیچ وقت نفهمیدم چهره من اونیه که آینه نشون میده، یا اونیه که دور بین سلفی نشون میده؟!
- بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم مامان‌ته قابل‌مه‌های تقلونش رو بیشتر از من دوست داره!

#### خودمونی

#### عاشقی با خرس فرمز

*الهه توانا* | روزنامه نگار

خرس‌های قهوه‌ای و قرمز چندمتری چندصد هزار تومانی که چند روز گذشته ویت‌رین مغازه‌ها را افرق کرده بودند و وانت‌های شهر را در اختیار گرفته بودند، همان شب سر از سایت‌های فروش اینترنتی درآوردند. این عروسک‌های بی‌قواره که قرار بود نشان عشق و محبت باشند، ۲۴ ساعت از روز «عشق» نگذشته، حراج شدند. هر چند کل ماجرا بسیار مضحک است و بی‌هیچ اضافه‌ای خودش بر بی‌معنی بودن خودش صحه می‌گذارد اما اگر غیر از این بود، باید تعجب می‌کردیم. وقتی چشم و ابرو و قد و هیکل و دارایی و مایملک معیار علاقه باشد، به چه شیوه دیگری غیر از اندازه خرس عروسکی می‌شود ابراز علاقه کرد؟ وقتی احساس محترم دوست داشتن و دوست داشته شدن، در فضای مجازی به پست‌ها و عکس‌های مهرآمیز تقلیل داده و ابزاری برای خودنمایی می‌شود، چه استعاره‌ای بامعنی‌تر از به‌حراج گذاشتن نماد عاشقی؟ باید فرق باشد بین زمانی که «هر چه از دوست» می‌رسید، نیکو بود و هدیه‌های -هر چند کوچک- رسیده از معشوق در گنج‌ه و کم‌دور از چشم اغیار نگه داشته می‌شد، با دوره‌ای که عاشقی در بوق و کرنا می‌شود و کسی عاشق‌تر است که در رقابت از پیش‌باخته سورپرایز کردن، دست بالا را دارد. حتما در این دوره و زمانه هم کسانی پیدا می‌شوند که دوست داشتن پیش‌شان حرمت دارد، یک‌روزه عاشق نمی‌شوند که یک‌شب‌ه فارغ شوند و روی احساس‌شان معامله نمی‌کنند؛ ولی علی‌الحساب تصویر غالب روزگار ما از عشق، چیزی که در ترانه‌ها و فیلم‌ها و قصه‌ها و فضای مجازی به‌نمایش گذاشته می‌شود، با اتفاقی که شب‌های گذشته در سایت‌های فروش اینترنتی رخ داد، در کمال هماهنگی است. وقتی سعدی گفته بود «من صید وحشی نیستم، در بند جان خویشتم / گروی به‌تیرم می‌زند، استاد ام‌نُشاب را»، حالا جوان‌ترها زم‌زمه می‌کنند «کجای قلبموز دی / که هیشکی بعد تو ندید / چی به سر دلم اومد / ببین چی آوردی سرم / اصلا دیگه نه تو نه من».

#### مسابقه چی شده؟

#### دور همی خرس‌های گنده!

سلام. این بار به عکس بانمک برای مسابقه داریم که میشه حسابی براش داستان ساخت! حالا شما باید برای این عکس، یک شرح‌حال کوتاه یا دیالوگ با مزه بنویسید و تا ساعت ۲۴ فردا شب (دوشنبه) برای ما به پیامک ۰۹۹۹۲۰۰ یا شماره ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶ در تلگرام بفرستید. حتما کلمه «چی‌شده؟» و نام و نام‌خانوادگی‌تون رو هم بنویسید. بانمک‌ترین و خلاقانه‌ترین پیام‌ها که اسم نویسنده دارن، روز چهارشنبه به اسم خود نویسنده‌ها چاپ می‌شه. همیشه خوش باشید. و حالا چند نمونه:

- \*آی درو نبندی، پام مونده بیرون!
- \*داداش سر صبحی عسل با اسانس سیر خوردی؟!
- \*وقتی خانواده خرس‌های مهربون می‌خوان برن گردش ولی یادشون می‌افته خرس هستن و تو ماشین جانیمن!

#### دیدنی‌ها

#### جشنواره لیمو



**پی‌ای** همزیستی مسالمت‌آمیز!

#### تا حالا دقت کردین



#### دور دنیا

#### برف سیاه در روسیه



پرو کوپسفسک، برف به رنگ سیاه درآمده است. لایه سنگینی از گردوغبار غال سنگ که مر بوطه معدنی در شهر است، شهر را سیاه‌پوش کرده است.

#### عروسک‌های کم‌توان

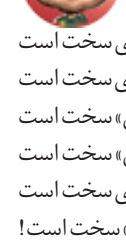


**سی‌ان‌ان** - شرکت سازنده عروسک‌های مشهور «باربی»، اولین عروسک‌های کم‌توان خود را روی صندلی چرخدار با پا و دست‌های پروتز و اندام مصنوعی وارد بازار خواهد کرد. هدف این شرکت تغییر دیدگاه عمومی به‌ویژه کودکان در باره زیبایی‌فیزیکی و ظاهری انسان هاست. مدیران این شرکت امیدوارند با توجه به این که بیش از یک میلیارد نفر در دنیا دارای معلولیت هستند، تولید این عروسک‌ها در شمایل جدید باعث شود که نگاه مردم به این موضوع اصلاح شود. این شرکت پیش از این هم در راستای رفع تبعیض نژادی، اقدام به تولید عروسک‌هایی با رنگ پوست و مو و چشم مختلف کرده بود.

#### شعر طنز

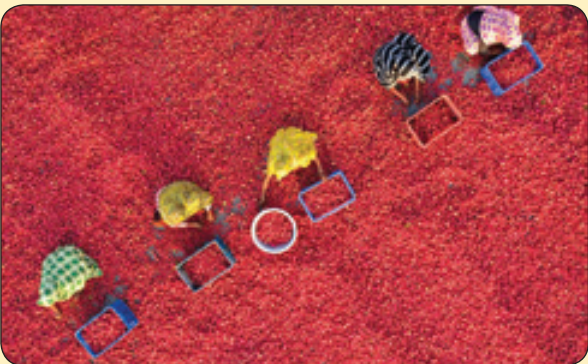
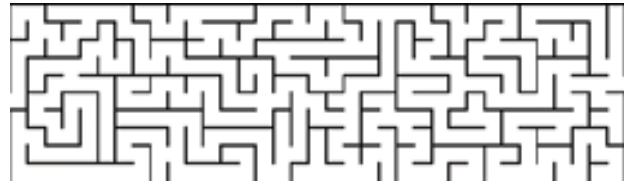
#### سخت‌است!

*امیرحسین خوش‌حال* | شاعر و طنزپرداز



خودمانیم؟ شاعری سخت‌است  
شستن کله کچل؟ آسان  
مثل یک عده خواندن آسان‌است  
آی بازیکن پر از جنجال!  
دخل‌مان کم‌شده لذا تفریح  
من فقط «وان» و «تو» بلد هستم

*مارپیچ (سختی ۶۰٪)*



**تلگراف** | کارگران در حال پاک کردن گوجه‌فرنگی، بنگلادش

#### تفال

**تویی** که خوب‌تری ز آفتاب و شکر خدا

که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل  
حجاب ظلمت از آن بست آب خضر که گشت

ز شعر حافظ و آن طبع همچو آب خجل

#### دی‌روزنامه

#### بچه‌مربی

*علیرضا کاردار* | طنزپرداز

بعد از رفتن کی‌روش، حرف و حدیث فراوان بود. انتقاد از این که چه بر سر تیم آورد و خوب شد رفت، یا تعریف از این که چه تیمی ساخت و حیف شد بیشتر نماند. طوری که علاوه بر مردم و مسئولان، خودش هم گیج شده بود که برود یا بماند که خب وقتی مبلغ قیمت قرارداد با تیم کلمبیارا دید، دلش رایک دله کرد و رفت! ولی تنها نکته‌ای که بین طرفداران و منتقدان کی‌روش مشترک بود، نگرانی از این بود که بعد از او، چه کسی سرمربی تیم ملی خواهد شد. این نگرانی ادامه داشت تا این که علی‌آقای پروین نظرش را اعلام کرد: «کی‌روش مربی خیلی خوبی بود اما یک بار به شهرستان رفت تا بازی تیمی را ببیند؟ خودم وقتی مربی تیم ملی بودم به شهرستان می‌رفتم و تمام بازی‌ها را نگاه می‌کردم.» هر چند با این انتقاد عده‌ای خیال‌شان راحت شد که برای رفتن کی‌روش نباید ناراحت باشند، ولی گروهی هم ترس برشان داشت که نکند علی‌آقا برای سرمربی‌گری تیم ملی دور خیز کرده است. چون بلافاصله آقا پروین راهکاری ارائه داد و گفت: «تا دو سال دیگر تیم ملی هیچ مسابقه‌ای ندارد. به نظرم یکی از بچه‌ها را با یک سرپرست انتخاب کنند تا بروند و بازی کنند. سپس سر فرصت سرمربی انتخاب کنند.» پس موضوع مربی‌شدن خود آقای پروین منتفی بود ولی مسئله این جا بود که یکی از بچه‌ها دقیقا یعنی کدام بچه؟ همبازی‌های علی‌آقا که سنی از شان گذشته و دیگر جزو بچه‌ها حساب نمی‌شدند. سردار آزمون و میلاد محمدی هم که اهل مربی‌گری نبودند، در این فکر بودیم که شاید منظور علی‌آقا محمدشان است که به صراحت تکلیف همه را روشن کرد: «اگر جای قدر اسبون باشم، مربی ایرانی می‌آورم. دایی، گل محمدی و قلعه‌نویی مر بیان خوبی هستند.» تمام! چه کسی جرئت دارد روی حرف این پیش‌کسوت فوتبال حرف بزند و نظر کارشناسی‌اش را زیر سوال ببرد؟

تازه مربی شدن این بچه‌ها، علاوه بر سفر به شهرستان برای دیدن بازی‌ها، مزایای دیگری هم دارد. اول این که به ریال دستمزد می‌گیرند و در این اوضاع نیاز به تأمین دلار نیست. همچنین زیر و بم فدراسیون و قوانینش را می‌شناسند و می‌دانند کدام مسئول از چه برند لباس ورزشی خوشش می‌آید و کدام یکی از چه جمله‌هایی توی مصاحبه بدش می‌آید! همچنین نیازی به اجاره خانه و خودرو و مترجم و راننده و ماساژور و آشپز... ندارند و حتی می‌توانند بدون گوشت قرمز و کاهو و فقط با اشکنه و املت هم سیر شوند و سر تمرین بیایند! چه از این بهتر؟

#### سوتی‌سرا

#### تمنا نکن!

یه بار رفته بودیم مهمونی، به برادر م شیرینی تعارف کردن، برادر اول گفت نه، ممنون. برای بار دوم تعارف کردن و گفتن تمنا می‌کنم! برادر م میگه با خودم گفتم خب حالا که تمنا می‌کنن بذار بردارم. دستش رو آورد بالا که برادر ولی صاحبخونه زودتر رفته بود، دستش همین جور تو هوا موند! برادر م هنوز بعد از چند سال میگه خب نمی‌خوای شیرینی بدی نده، چرا تمنا می‌کنی الکی؟!



#### ماوشما

**راه‌آر تباطی‌با ما:** پیامک ۲۰۰۹۹۹۲۰۰ و تلگرام ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶

\* خانم فرنی‌ا، واقعا آفرین به طرز بیانت. تمام مسائل اطراف مون و مشکلات تو عادت‌های اشتباه اجتماع ما رو خیلی ساده و روان رو کاغذ میاری! من که از اون دسته افراد هستم که واقعا با این رسوم عجیب مشکل دارم و دنبال زندگی آروم هستم، با خواندن مطالب قشنگت از خنده روده‌بر شدم؛ ممنون.  
\* حرفای دلم رو میذارم همونجا باشه، جاش بهتره.  
**مسعود مجنون‌پور**  
\* پرونده‌های مجهول رو همیشه می‌خونم، بسیار هیجان انگیز و جالب است. هر چی تو زندگی سلام بخوای هست، لطفا ادامه بدید!  
**داودلی، قوچان**  
\* از زحمات بی‌دریغ پدر و مادرمان ممنونیم. مامان و بابا عاشق تو نیم.  
**احسان و بهار، نیشابور**  
\* آق کمال چشم‌روشن، شمایم رفتن تو خطر شوه گیر یفتن؟ الان زنگ مزئم به تعزیرات خبر مدم.  
**مجید شادلو**  
**آق کمال:** مجید جان شله دوست دری؟ با اهل و عیال بیان در خدمتم!